

دیگر نمی‌گویم این تأثیر چندم [از غرب] بود، چون از شمارش بیرون می‌رود... معدودی از ما این اندازه جلو آمده و شخصیت پیدا کرده بودیم که طرفدار تقلید و تبعیت از اروپائیا نبودیم. فقط توجه و تبعیت از اصول می‌کردیم. اصول هم همانطور که از اسمش پیداست اصول است و عمومیت و کلیت داشته، مخصوص به زمان و مکان نیست و هر کس باید تسلیم اصول شود.

۱. مهدی بازرگان بیست‌ویک ساله بود که به غرب رفت و این نقطه عطف زندگی او بود. او قبل از رفتن نیز با جلوه‌هایی از تمدن عالمگیر و ساری غرب آشنا شده بود. دوران کودکی و نوجوانی‌اش در ایران عصر مشروطه گذشت؛ مشروطه‌ای که اقتباسی از نظام سیاسی غرب بود و در دوران مدرسه و دبیرستان نیز با هیأت و هندسه و طبیعیات جدید که غریبان مُبدع آن بودند، آشنا شد و هم در آن دوره، چندی شاگردی میرزا ابوالحسن خان فروغی را کرد و از او حرفه‌هایی تازه شنید و به واسطه وی با افکار سیندجمال‌الدین

در سایه دلمشغولی اصلی او که توسعه ایران و احیای اندیشه دینی است، جای می‌گیرد. روش بازرگان در شناخت تمدن غرب «جزئی‌نگرانه» و «گزینش‌گرایانه» است، بدین صورت که مصادیق و مؤلفه‌هایی از تمدن غرب را برمی‌گزیند و به تبیین آنها می‌پردازد و در این میان، غرب برای او همواره بیش از آنکه «متعلق شناخت» باشد، «الگوی توسعه» و «سرمشق تقلید فعال و مبتکرانه» است.

در این نوشتار ابتدا اضلاعی از تمدن غرب که در آثار مهندسی بازرگان، به تأکید به آنها اشاره رفته است، مورد بررسی قرار می‌گیرند. با توجه به قرائت بازرگان از غرب، در مجموع تجدد برای او پذیرفتنی است، لذا کار بعدی او این است که بستر مناسبی برای تأسیس تجدد در ایران فراهم آورد. مهمترین جهد او در این زمینه، ارائه نهمی نوین از اسلام است، آن‌سان که اسلام را با مهمترین دستاوردهای جهان جدید، سازگار نشان دهد. روش او در «سازگار نمایاندن» دین و مصادیق دنیای جدید، چون و چراهایی برمی‌تابد که

جلال توکلیان

مهندس بازرگان و مقوله غرب

شوشگاه علوم سانی و مطالعات غربی

ناشی از نقاط ضعف غربشناسی اوست. نقد نویسنده متوجه این بخش از رویکرد او خواهد بود.

۱-۲. مذهب. نسبت میان دیانت و جهان جدید چگونه است؟ و آیا مدرنیته به مذهب مجال ادامه حیات خواهد داد؟ و غریبان که به این درجه از رشد و ترقی رسیده‌اند، آیا دیانت را یکسره وانهاده‌اند و جمع میان این دو امکان‌پذیر نیست؟

بازرگان در روز سوم اقامت در پاریس، هنگام بازدید از کلیسای نوتردام، مردان و زنانی می‌بیند که با سر و وضعی آراسته ذکر خدا می‌گویند و در حال سجود و رکوعند. اقامت بازرگان در غرب هفت سال طول می‌کشد و او در این مدت در سیر و سفرها و تفرجهایش به هر شهر و روستایی که می‌رود کلیسا و عبادتگاهی می‌بیند و به هر کلیسا که پا می‌گذارد، آن را آباد و استوار و پرزدهام می‌باید. نتیجه این است که بازرگان غریبان را بی‌دین نمی‌یابد و زمانی که به میهن بازمی‌گردد، سعی می‌کند صیغه دینی غریبان را از آنچه هست، غلیظتر نشان دهد. مذهب در اروپا نخستین کتاب اوست و گمراهان که «حدیث مفصلی است درباره مسیحیت اروپایی در قرون وسطی و

اسدآبادی آشنا شد. اما سفر به غرب فرصتی دیگر بود تا او از نزدیک با جهان جدید و مؤلفه‌های آن آشنا شود. بازرگان به فرانسه رفت؛ کشوری که به اعتقاد یکی از نویسندگان، به علت تشابه‌های صورتی‌اش با ایران، ایرانیان به آنجا رفته، بیشتر توانستند منشأ اثر باشند.^۲ باری فرانسه برای بازرگان، نه یک کشور جدید، که دنیایی دیگر بود. مشاهده تنها پاره‌ای از مظاهر رشد و ترقی عظیم و سرگیجه‌آور تمدن غرب کافی بود تا بهت و شیفتگی هر بیننده‌ای را برانگیزد و بازرگان نیز از این امر مستثنا نبود. اما تفاوت او با دیگران در آن بود که نگاه وی تنها به مشاهده پلها و خیابانها و موزه‌ها و قصرها و کارخانه‌های غول‌آسا و... محصور نماند. از سعی کرد با لایه‌های دیگری از تمدن غرب و زندگی غریبان آشنا شود. تلاش او در این زمینه، نوعی غربشناسی پدید آورد که یکی از مهمترین وجوه تفکر اوست و با پاره‌های دیگر اندیشه وی متلائم است.

۲. «مسأله غرب» برای بازرگان، همواره یک مشغله ذهنی و یک مسأله اساسی بود، اما این مسأله هیچ‌گاه فلسفی نبود و غربشناسی او بیش از آنکه متضمن باریک‌اندیشیهای تئوریک باشد، جنبه پراتیک دارد و

پدیده انکیزسیون» از آخرین نوشته‌های اوست و این همه نشان‌دهنده دغدغه اصلی او در مواجهه با تمدن جدید است. از نظر بازرگان، «مهمترین مأموریت و رسالت» او «فهماندن این مطلب [است] که اروپای متمدن مرفقی و اروپای واقعی، اروپای سینما و رمان نیست... اروپا معنویت و مذهب و ایده‌آل دارد، فعالیت و فداکاری دارد، تقوی و روح اجتماعی دارد».^۳

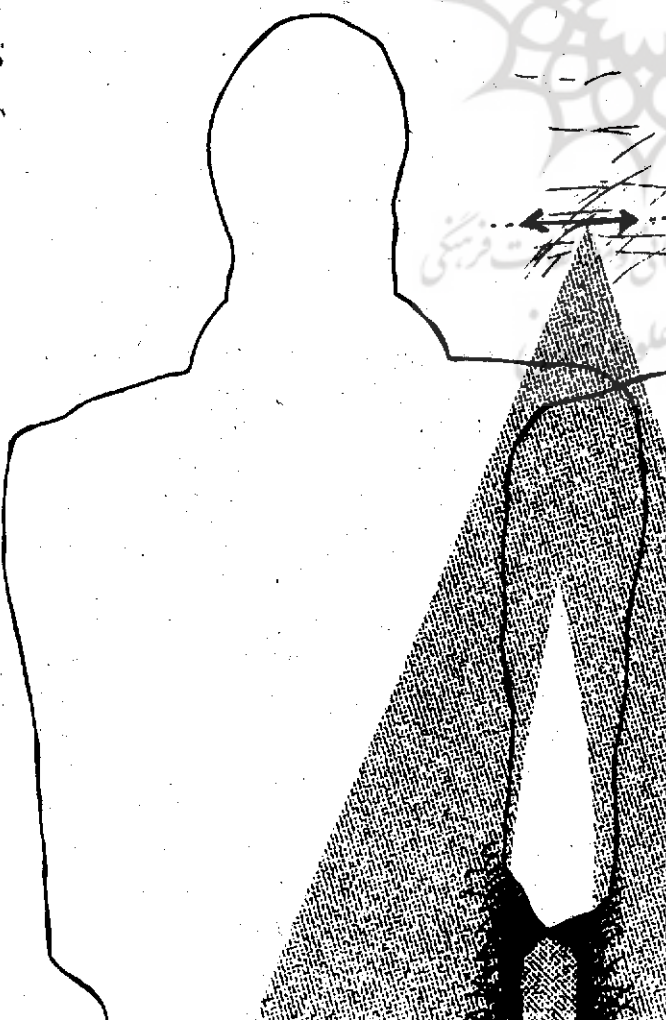
۲-۲. اخلاق: بازرگان غربیان را در انجام فرایض اخلاقی، بسی کامیاب می‌بیند. آنان را به خاطر آنکه نوع دوست هستند و حس همکاری و همدردی جمعی در میانشان حاکم است، شایسته تحسین می‌داند و از اینکه این خصلت نیکو در میان ایرانیان غایب است، متأسف است. علاوه بر «نوع دوستی»، بازرگان فضایل دیگری نیز برای غربیان برمی‌شمرد که از مهمترین آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: امانتداری، درستکاری، انصاف، وظیفه‌شناسی، نظم، پاکی طبیعت، سختکوشی، حق‌جویی، دانش‌پروری^۴ و... او از این

همه، نتیجه نمی‌گیرد که غربیان فرشته‌اند، اما می‌تواند بگوید که آنان دیو نیز نیستند: «در آنجا ما با یک ملت اعتدالی و میانه‌رو که نه فرشته است و نه دیو روبه‌رو شدیم».^۵

۲-۳. علم. در دوران اقامت بازرگان در غرب، آنچه بیش از هر چیز منظر توجه بود، چیرگی و تفوق علمی غربیان بود. او خود در یکی از شعبات این علوم جدید، یعنی ترمودینامیک به تحصیل مشغول شد و همین امر بر توجه او نسبت به علم، بیش از پیش افزود. او نقش علم را در شکل‌گیری تمدن غرب، عظیم و بی‌همتا می‌دانست. معتقد بود که «علم در تمام شئون حیاتی و اشتغالات دنیای متمدن رخنه کرده و حاکم شده است»^۶ و همین حکومت علم را یکی از علل سعادت‌مندی و بختیاری غربیان می‌دانست.^۷ پس از بازگشت به ایران، ترویج علم و رفع تعارض میان علم و دین از مهمترین اهداف او به‌شمار می‌آمد. این رفع تعارض، معطوف به بخش طبیعی تجربی علوم جدید با دین بود. بازرگان با شاخه‌های دیگر خرد جدید غربیان آشنایی زیادی نداشت و معارف و مباحثی چون فلسفه، علوم اجتماعی و مسائل جدید علم کلام از حوزه خردورزی او بیرون است.

۲-۴. مکتهای نظری مهم غرب چیست؟ هر چند بازرگان پاسخ روشنی نسبت به این سؤال ندارد، اما نگاهی به آثار او، حاکی از تأمل او در این باره است. از نظریه‌هایی که بیشتر مورد توجه او قرار گرفته است، موارد زیر را می‌توان نام برد: فردگرایی، اومانیسم، لیبرالیسم، فایده‌گرایی، ناسیونالیسم و پراگماتیسم.

در مورد هر یک از مباحث فوق، مطالب پراکنده‌ای در آثار بازرگان یافت می‌شود، بی‌آنکه او در هیچ‌کدام وارد جزئیات شود.



آنچه بیشتر مورد تأکید است، نظر اسلام در مورد نظریه‌های فوق است و اینکه چه قرائتی از آن نظریه داشته باشیم تا با روایتی که از اسلام داریم، در تعارض نباشد. به عنوان نمونه می‌توان به جزوه «پراگماتیسم در اسلام» اشاره کرد که تنها سه صفحه آن درباره پراگماتیسم است و باقی، مربوط به نسبت این نظریه با اسلام می‌باشد.^۸

۲-۵. سیاست. در جامعه‌ای که علم حکومت می‌کند و مردمان حقیقت‌جو و دانش‌پرور آن با اصول فردگرایی و انسان‌دوستی آشنا هستند و توسعه و «صنعتی شدن» جزئی از اهداف اولیه است، تنها یک نظام سیاسی متصور است؛ نظامی که مبتنی بر دموکراسی باشد: «جامعه متمدن همه چیزش به هم مربوط و متناسب است. میان ماشین و دموکراسی یعنی روح ماشین و صنعت از یک طرف و روح دمکراتیک از طرف دیگر تشابه و توافق فوق‌العاده وجود دارد. ماشین و زندگی صنعتی دموکراسی را به وجود آورده است. دموکراسی هم ماشین را به وجود می‌آورد. بدون دموکراسی، توسعه و تولید صنعتی به مقیاس امروزی میسر نیست.»^۹

بازرگان گرچه برای دموکراسی همان تعریف مصطلح و نامنقح «حکومت مردم بر مردم» را ارائه می‌کند، اما تردیدی نمی‌گذارد که مراد او از دموکراسی، حکومتی است که در آن آزادی انسان از تمام جهات - اعم از سیاسی، دینی، فرهنگی، اقتصادی... - رعایت شده باشد و حق انتخاب و انتقاد از او سلب نشود. او دموکراسی را به حکومت اکثریت تقلیل نمی‌دهد و مسائل و مشکلات و پیچیدگی‌های مربوط به دموکراسی محقق در جوامع غربی نیز، موضوعی نیست که بتواند بر آرمان دموکراسی خدشه‌ای وارد کند. به عنوان یک فرد دیندار، خوش نمی‌دارد که از آزادی و دموکراسی به بی‌بندوباری و ترویج فحشا تعبیر شود. اما نیک می‌داند که آزادی کلیتی بخش‌ناپذیر است: «وقتی ما آزادی می‌گوییم تنها از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی مسأله نبوده و شامل جنبه‌های اقتصادی، فرهنگی، اداری و تخصصی، به لحاظ جلوگیری از تجاوز و تحدیدهای مربوطه می‌شود» و در این میان اگر این «مغرب‌زمینیان بودند که به آزادی توجه کردند و آن را به‌طور نسبی احراز نمودند» چه باک، آنچه آنان به آن رسیده‌اند «جزئی از راه طی شده بشر در طریق انبیا بوده است».^{۱۰}

۲-۶. استعمار. سوبه دیگر تمدن غرب استعمار است و بازرگان در غربشناسی خود مباحثی را به این مسأله اختصاص داده و کوشیده است تا دیدگاه خود را در این باره روشن کند. دیدگاهی که حال می‌توان گفت چندان با رای زمانه همخوان نبوده است. او «استمارها»، «غصب حقوقها» و «کشتارها» بی‌را که توسط غربیان در مستعمرات انجام می‌گرفت، مغفول نمی‌گذارد^{۱۱} و به این نکته نیز اشاره می‌کند که ای بسا آنان، اصول و ارزشهای اخلاقی را تنها در میان خود - و در حوزه روابط فردی - مرعی می‌داشتند و زمانی که به آن سوی دریاها می‌رسیدند، با مردمان آن سرزمینها به گونه‌ای دیگر رفتار می‌کردند. از دیدگاه او، غربیان از آن رو که منافع ملی خود را همواره بر ارزشهای انسانی و جهانی ترجیح می‌دهند، در خور نکوهشند و از این حیث فضیلتی بر اقوام دیگر ندارند. با این همه اعتقاد دارد که نباید درباره پدیده استعمار بر گزار سخن گفت و نباید غربیها را فعال مایشاء و عامل بدبختیها دانست.^{۱۲} او هیچ‌گاه از «استعمار» استفاده تبلیغاتی نمی‌کند و در مقاله‌ای که پس از مرگش منتشر شد، ناخرسندی خود را از اینکه این واژه در ادبیات سیاسی

ایران مقبولیت عام یافته، ابراز می‌دارد و آن را ناشی از بیگانه‌پرستی می‌داند.^{۱۳} او بیگانه‌پرستی را نتیجه شرک و طاغوت می‌داند و بر آن جز تاریکی، تردید، جهل، کابوس و وحشت از بیگانه، ارمغانی نمی‌بیند. وحشت از بیگانه نیز به کابوسی می‌انجامد که بازرگان بر آن «کابوس غرب‌زدگی» نام می‌گذارد: کابوسی که «باعث نفی علوم و افکار و افراد خوب می‌شود».^{۱۴}

بازرگان علاوه بر آنکه برای استعمار به مفهوم لنینیستی آن شأنی قائل نیست، آن را نه چیز جدیدی می‌داند و نه مختص غربیان. به اعتقاد او شرقیان نیز از این حیث کارنامه درخشانی ندارند و آنان نیز هنگامی که قدرتی داشتند، با مردمان فرودست، رفتاری نیکوتر و اخلاقی‌تر نداشته‌اند. بازرگان - همچون طالقانی و متأثر از او^{۱۵} - جهان را جهان اکل و مأکول می‌داند؛ جهانی که در آن طرف قوی همواره دستی گشاده و چیره بر طرف ضعیف دارد و در این میان بر طرف ضعیف است که وظیفه خود را بشناسد و خود را از خواب غفلت بیدار کند و گرنه: «هرگونه طمع یا تخریب از ناحیه خارجی یا استعمارگر یک امر طبیعی است».^{۱۶} به علاوه که استعمار نیز مانند هر پدیده دیگر در این جهان خالی از نکات و تبعات پسندیده نیست: «اگر آنها چیزهایی را برده‌اند، چیزهای بهتری را هم آورده‌اند».^{۱۷} از یاد نبریم که اگر غرب استعمارگر و مهاجم و پیروز بود، به علت تفوق و برتری علمی و تکنیکی و فرهنگی آن بود و همین سوبه تفوق تمدن غرب، چه شورها که برینگیخت و چه خوابها که آشفته نساخت: «اگر تخطئه و متهم به غربردگی یا استعمارگرایی نشویم باید بگوییم که، استقلال‌طلبی، احساس ملیت، تعصب ملی، آزادبخواهی، برابری طلبی، مترقی‌بودن و انقلابی‌شدن را تماماً از آنها گرفته‌ایم. از طریق مثبت یعنی توجه، تعلیم، تقلید و تأسی، یا از طریق منفی، [یعنی] پس از احساس خطر و از دست‌دادن آنچه داشتیم و قدرش را نمی‌دانستیم و یا تحریک آرزوهای تازه و...»^{۱۸}. به گفته بازرگان اگر یک‌سونگری را کنار بگذاریم، خواهیم دید که همین غربیها بودند که ما را با بسیاری از موارث فرهنگی‌مان، آشنا کردند: آیا از یاد برده‌ایم خدمت آن غربی را که چه شهبایی را سحر کرد، تا توانست کتیبه‌های بیستون را از نو بخواند. باری، «عنایت و عشق به آثار هنری و میراث‌های فرهنگی جزء کوچکی از روح دانش‌پروری و



حقیقت و حق جویی آنها محسوب می‌شود».^{۱۷}

۲-۷. علاوه بر تأثیرات فکری و نظری، اقامت چندساله بازرگان در غرب این امکان را فراهم کرد تا او عملاً با زندگی جاری در غرب و سبک معیشت آن قوم آشنا شود و از این طریق بر آموخته‌های خود نکته‌های دیگری بیفزاید. به‌عنوان مثال، آزادی‌ای که او در غرب می‌دید و خود نیز به آن معتقد بود، شامل همه شقوق آزادی، از جمله آزادیهای اقتصادی می‌شد. در یک جامعه آزاد، شهروندان حق دارند به فعالیت‌های اقتصادی بپردازند و از این طریق ترفیع ببینند و از امکانات مادی جامعه بهره‌مند شوند. بازرگان از مدافعان فعالیت‌های آزاد و قانونمند اقتصادی بود و از محدود کسانی بود که خود را به نظر و به زبان، از فضیلت «چپ بودن» بی‌نصیب گذاشت و در مقام دفاع از سرمایه‌داری تولیدی برآمد: «تمتع از سرمایه، چه موروث و چه مکسب، طبعی‌ترین و عمومی‌ترین حقی است که اینها بشر از آن استفاده می‌نمایند... اگر در دنیا سرمایه نبود (حتی صورت مالی و نقدی آن) و سرمایه‌ها به کار نمی‌افتاد مبادلات کالا و تولیدات کشاورزی و صنعتی ابداً به پایه امروزی نمی‌رسید و به موازات آن علم و تمدن چنین ترقیات شگرف نمی‌نمود».^{۱۸}

«جمعی عمل کردن» غریبان و تأسیس نهادها و انجمن‌های مختلف توسط آنان نیز، مقوله دیگری بود که شیفتگی بازرگان را موجب شد. تعداد انجمن‌ها و سندیکا‌هایی که او در غرب می‌دید، مختلف و بی‌شمار بود: از انجمن مبارزه با بیماری سل و انجمن طرفداران صلح گرفته تا انجمن جنگجویان سابق و تولیدکنندگان شیر و صادرکنندگان چرم... به اعتقاد بازرگان انجمن‌ها و سندیکاها ضمن آنکه موجب پیشرفت و تسریع در امر توسعه می‌شوند، از آزادی و حقوق افراد، در برابر هر نیروی اقتدارطلبی دفاع می‌کنند. همین امر او را بر آن داشت که پس از بازگشت به میهن «یکی از ارمغان‌های اصلی [اش] برای مملکت ایجاد اجتماعات و انجمن‌ها باشد».^{۱۹}

همین جا بیفزایم که او به وعده خود عمل کرد. پس از بازگشت، در فضیلت نهادهای اجتماعی مقاله‌هایی منتشر کرد («خدا در اجتماع» و «احتیاج روز» و...) و خود نیز در تأسیس و راه‌اندازی چندین انجمن مختلف - اعم از صنفی، اقتصادی، دینی، سیاسی و... - شرکت جست.

سامانمندی سیاسی در جوامع غربی که مبتنی بر دموکراسی پارلمانی و توزیع قدرت از طریق احزاب است، از دیگر مواردی بود که توجه بازرگان را برانگیخت. اقامت او در فرانسه با آخرین سالهای جمهوری سوم آن کشور هم‌زمان بود.^{۲۰} او با احزاب و گروه‌های مختلف آن دوران آشنا شد. انجمن کاتولیک یکی از مهمترین آن گروه‌ها بود. این انجمن صبنه‌ای آشکارا دینی داشت و در آن زمان، نفوذ قابل توجهی در محافل سیاسی و دانشگاهی کشور فرانسه کسب کرده بود. مواضع و نظرهای این گروه که سعی می‌کرد ارزشهای دینی را در کنار ارزشهای دیگر، به‌گونه‌ای در قوانین و سیاستها متجلی کند، برای بازرگان جذابیت خاصی داشت. بازرگان با احزاب دیگر نیز - اعم از چپگرا، راستگرا، جمهوریخواه، سوسیالیست، سلطنت طلب و... آشنا شد؛ به جلسات آنها می‌رفت، نشریات و روزنامه‌هایشان را می‌گرفت و با علاقه و جدیت می‌خواند. آن‌گونه که خود می‌گوید: «مثل یک فرانسوی مقید به خواندن روزنامه بودم و در مواقع حساس سیاسی دو روزنامه از دو قطب مخالف را با اشتیاق مطالعه می‌کردم».^{۲۱} در این رهگذر آنچه برای او مایه عبرت

بود، رفتار سیاسی این گروه‌ها بود که ضمن رقابت بر سر قدرت، حرمت قانون و دموکراسی را نمی‌شکستند و در پس تمامی کش و قوسها و منازعات سیاسی، خود را مقید به قواعد بازی می‌دانستند و هیچ‌گاه راه را بر دیالوگ و مفاهمه نمی‌بستند. همه اینها فرصت مغتنمی بود تا بازرگان خود، عملاً دموکراسی را تمرین کند و آداب آن را بیاموزد. بی‌ارتباط با این تأثرات نبود که سالها بعد، زمانی که انقلاب ایران را در تحقق مهمترین هدف خود - که از نظر او آزادی بود - ناتوان دید، جمله معروف و به‌یادماندنی خود را بر زبان آورد: «آزادی دادنی نیست، گرفتنی هم نیست، آزادی یادگرفتنی است».

باری زمانی که سیر و سلوک بازرگان در آفاق و انفس غریبان پایان پذیرفت، دیگر تمایل و رغبتی برای ماندن در غرب در خود سراغ نمی‌دید. از این رو اصرار و توصیه رئیس اداره سرپرستی را برای اقامت بیشتر در غرب و سفر به آلمان و انگلستان، رد می‌کند و با «شوق خدمت» عازم وطن می‌شود. هفت سال قبل، زمانی که او و ۱۰۹ محصل نخبه عازم فرنگ، برای خداحافظی با رضاشاه، نزد او در سعده‌آباد رفته بودند، پادشاه به آنان گفته بود: «یقیناً تعجب می‌کنید ما شما را به کشوری می‌فرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد، آزادی و جمهوری است، ولی وطن پرست هستند. شما وطن پرستی و علوم و فنون به ایران سوغات خواهید آورد».^{۲۲} اینک که او به میهن بازمی‌گشت، در سوغات فرنگ او، علاوه بر علم و صنعت، مصادیق دیگری از مدرنیته نیز یافت می‌شد. مهمترین آنها عبارت بود از: اندیشه دموکراسی، آرمان توسعه و فرهنگ آزادیخواهی.

۳. «مسأله تأسیس». مسأله غرب دلمشغولها و سؤالات دیگری در پی داشت که مهمترین آنها ناظر به مسأله تأسیس بود. به گفته بازرگان «تجدد ایران و نفوذ و بسط تمدن در مملکت»^{۲۳} مهمترین هدف او و دیگر هم‌سلانان از فرنگ برگشته او بود. اما مسأله این بود که چگونه می‌توان به این هدف رسید؟ پیش‌فرض عمده و بنیادین بازرگان این بود که همزیستی میان دو جهان قدیم و جدید ممکن است و عناصری از سنت می‌تواند در مدرنیته به حیات خود ادامه دهد. می‌توان تمدن آنها را داشت و اخلاق خود را و خلاصه می‌توان هم سرمایه‌داری تکنوکرات و دموکرات بود و هم مسلمانی پیرو شریعت. با این پیش‌فرض او تلاش خود را با این هدف آغاز می‌کند تا سازگاری عناصر اصلی دو جهان قدیم و جدید را با یکدیگر نشان دهد. مهمترین این عناصر در رویکرد او، علم و دین بودند.

۳-۱ اگر میان علم و دین سازگاری وجود دارد، این امر بیش از هر چیز باید در غرب، یعنی جایی که این علوم متولد شدند، دیده شود و گمان بازرگان این بود که چنین است. او برای اثبات مدعای خود دلایلی ذکر می‌کند: نخست آنکه بیشتر بنیانگذاران و مروجان علوم جدید، از کیلر و نیوتون گرفته تا لامارک و پاستور، مذهبی یا حتی روحانی بودند. دیگر آنکه غریبان اخلاقگرا هستند و اخلاقگرا بودنشان اگر مؤید دینداریشان نباشد، باری بر بی‌دینی‌شان نیز دلالت نمی‌کند.^{۲۴} و بالاخره همان‌گونه که در ابتدای این نوشتار آمد، مذهبی نبودن غریبان توهمی بیش نیست و آموزه‌های دینی را در بسیاری از آرمانها و کردارها و رفتارهای آنان می‌توان مشاهده کرد. فی‌المثل، استحمام روزانه آنان یادآور احکام طهارت شرعیة مسلمانان - از قبیل غسل و وضو - است و روزنامه و کتاب خواندن هر روزشان نیز، به‌منزله نماز و تعقیبات آن است.^{۲۵} حال اگر

۵۳
کتاب شماره: ۲۵

ایرادی هست و این حد از دینداری «برای ما» مقبول نیست، مسأله مربوط به ماهیت دین مسیح است که اساساً دینی «اقلی» و «کم توقع» است و تکالیف کمتری بر دوش مؤمنان می گذارد.^{۲۷} و همین امر باعث می شود که دین ورزی غریبان در نگاه اول و در قیاس با جوامع دیگر، از دیدگان پنهان بماند. بازرگان برای سازگار نشان دادن علم و دین از حیث معرفتی نیز تلاش گسترده ای را پی می افکند که پرداختن به آن، از موضوع این نوشتار خارج است.^{۲۸}

۳-۲. با این همه هنوز مناسبات میان دین و دنیا و نقش دین در تکوین و امتداد تمدن جدید، در بوته ابهام و تردید بود و همچنان در مورد نقش دین در آباد کردن دنیا و تأمین سعادت دنیوی انسان پرشهای دشواری وجود داشت. جوامع غربی چون «سوئیس، نروژ و سوئد» شاهد آشکاری بودند بر این مدعا، که بی نیاز از دین و بی زحمت پیامبران نیز می توان سعادت مند و بختیار بود و بازرگان که سودای صدرنشینی اندیشه دینی را در سر داشت، زمانی که در مواجهه با سؤالاتی از این دست قرار می گرفت، تا مدت ها از ارائه پاسخی خودپسند که دغدغه ها و تشویق های دینی او را نیز آرام کند، ناتوان بود.^{۲۹} زمانی که او در مقام پاسخگویی برآمد، حاصل کار، چشم گیرترین و تأثیرگذارترین نظریه ای بود که او در طول عمر خود ابداع کرد. تقریری کوتاه از این نظریه - که به «راه طی شده» موسوم است - چنین است: از رسالت پیامبران سه هدف منظور بوده است: نخست شناساندن خدا به عنوان خالق جهان؛ دوم مقید کردن بشر به آداب و وظایفی در ارتباط با خود، خدا و خلق؛ سوم خیزدادن از قیامت به عنوان غایت و مقصد نهایی جهان. اما بشر از همان آغاز از در مخالفت درمی آید و به اهداف و مدعیات پیامبران به دیده شک و انکار می نگرد. قرن ها و هزاره ها می گذرد تا اینکه انسان با تجاربی که کسب می کند، به تاییدی می رسد که او را به مواضع پیامبران نزدیک کرده، پذیرش مدعیات و سخنان آنها را برای او آسان می کند. به عنوان مثال، پیامبران انسان را مکلف به انجام طهارات می کردند و بشر امروز نیز توجه به پاکیزگی و توصیه های بهداشتی را به حال خود مفید می بیند و یا پدیده قیامت که کشفیات علوم جدید و نظریه هایی چون آنتروپی و وراثت و... پذیرش آن را برای انسان معقول نموده است. در واقع مطابق این نظریه، میان راهی که انبیا نشان می دهند و راهی که بشر خود با عقل و تجربه خود می پیماید، گسست یا تفاوتی وجود ندارد. بشر در طول تاریخ، خواه یا ناخواه به راه انبیا رفته است. و پیامبران نیز «ریشه در آب» دارند و آموزه ها و تعالیم و وعده های آنان روز به روز قوت و استحکام بیشتری می یابد.

نتیجه مهم کلامی راه طی شده این است که هدایت الهی تنها از طریق انبیا به ظهور نمی رسد. بلکه تاریخ زندگی بشر و تلاش او برای نیل به سعادت نیز جلوه دیگری از هدایت الهی است. اینکه بازرگان برای اثبات مدعای خود چه دلایل کلامی، تاریخی، تجربی اقامه می کند و این دلایل تا چه حد اعتبار دارند، از حوصله این نوشتار خارج است. آنچه مهم است نتایج نظریه اوست که نگاهی مثبت نسبت به دستاوردهای تمدن جدید بشری پدید می آورد و عملاً راه را برای استفاده و بهره گیری از این تجارب و دستاوردها باز می کند. مطابق «راه طی شده» بر آنچه در جهان جدید اتفاق افتاده، نمی توان مهر بی دینی زد. و بشر گرچه به پای خود راه دراز و صعبناک و پرپیچ و خم رشد و تکامل را طی کرده است، اما این راه «تصادفاً» همان راهی است که انبیا نشان می دادند و از این رو دین نمی تواند وجه

میزبای برای جهان قدیم و جهان جدید باشد.^{۳۰}

۳-۳. تحقق اهدافی چون تأسیس تجدد و ترویج اندیشه و روش علمی، تنها در صورتی ممکن می شود که بستر فرهنگی مناسب با آن اهداف فراهم شود و همین امر تفسیر و بازآفرینی مجددی را از سنت گزیر می کند. از نظر بازرگان مهمترین عنصر سنت دین است و بازآفرینی سنت توسط او، به معنای تولد دینشناسی جدیدی است: «ما از نو اسلام را از دریچه غرب شناخته ایم». «اسلام شناسی جدیدی که به این ترتیب حاصل می شود، شامل نظریات و تعبیرات نویی در رابطه با خدا، انسان، رابطه میان خدا و انسان، عبادت، مادیات و معنویات، کار و... است. به عنوان مثال توحید در اندیشه بازرگان بیش از هر چیز کارکردی اجتماعی می یابد. او از توحید معنایی را مراد می کند که متضمن نفی هرگونه اطاعت غیرمسئولانه از غیر خداست. آزادی، مهمترین رکن دینشناسی اوست: «خداوند با مجاز کردن و میدان دادن به شیطان و مهلت دادن به انسان موقتاً از خود سلب اعمال قدرت و اختیار کرده تا اجل مسمی او را آزاد و مختار گذاشته است». «خداوند بازرگان نیز بیش از آنکه جبار و منتقم و کوبنده باشد، لطیف و مهربان است، رحمانیت خدا، آن چنان در خداشناسی بازرگان مورد تأکید قرار گرفته است که گویی خدا به اسم رحمان خود بر او متجلی شده است. بازرگان رابطه میان خدا و انسان را «کاملاً آزاد» و عاری از هرگونه قیدوبندی می داند: «ندای لاکراه فی الدین از عرش کبریایی در داده می شود که هم اعلام بی نیازی خدا از دینداری ما است و هم سرفصل منشور آزادی انسان ها، آن هم آزادی در برابر خدا! تا چه رسد به اشیاء و آدمها». «در اندیشه بازرگان امر و نهی ها و تکالیف دینی از سطح رابطه میان خدا و انسان به رابطه میان انسان با خود تحویل می یابد تا بر اصل آزادی و حق انتخاب انسان خدش های وارد نیاید: انسان در برابر خدا آزاد و در برابر تمایلات نفس خود غیرآزاد و «بنده» آفریده شده است. اما یوغ این بندگی را خود او - با عقیده، علاقه، عشق و عقل خود - بر گردن می آویزد.

به علاوه، آن دسته از عناصر فرهنگ سنتی که با شرایط جدید، ناسازگار است و به عنوان مانع پیشرفت عمل می کند، مورد نقد بازرگان قرار می گیرد. به عنوان مثال بازرگان با تصوف و فرهنگ صوفیانه، از آن حیث که تبلی و زهد بیمارگونه ای را رواج می دهد و آدمی را از آباد کردن دنیا و توجه به مسائل مادی بازمی دارد، مخالف است. به همان نسبت فلسفه نیز که به اعتقاد بازرگان، آدمی را در چنبره تجریدات ذهنی اسیر می کند، مورد طعن است. علم فقه هم به خاطر «رشد ناموزون و سرطانی خود» و اینکه شریعت سهله و سمحه محمدی را به دیانتی سخت و پر از اعمال شاقه تبدیل کرده، از نگاه انتقادی بازرگان بی نصیب نمی ماند.

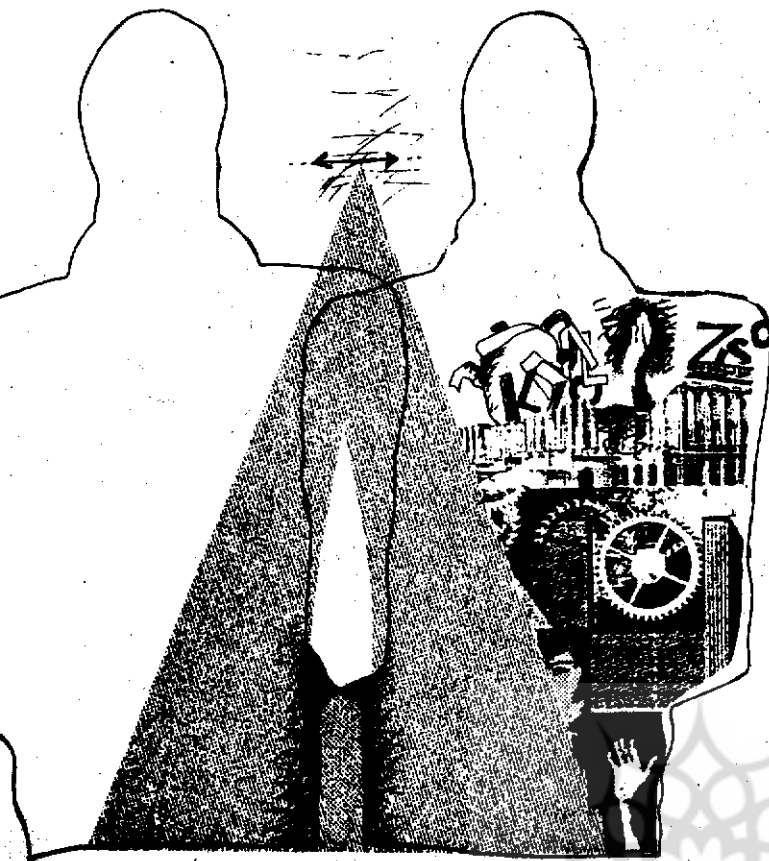
۳-۴. اگر الزامهای توسعه و دغدغه دینداران در دنیای مدرن ایجاب می کند که از اعتقادات دینی کهن تفسیری متناسب با شرایط جدید عرضه شود، همان الزامها گاهی نیز ایجاب می کند آنچه در جهان جدید اتفاق افتاده، به زبان دینی شناسانده شود، برای آشنایی با روش بازرگان در دینی کردن نظریه های جدید می توان به مورد «فایده گرایی» اشاره کرد.

همان گونه که پیشتر گفته شد، بازرگان «فایده گرایی» را از ارکان و نشانهای اصلی تمدن غرب و ایدئولوژی های آن می داند،^{۳۱} با این همه معتقد است که میان نفع پرستی و دینداری معارضه ای وجود

ندارد. مهمترین دلیل او، این است که نشانه‌هایی از فایده‌گرایی را در آموزه‌های دینی و رفتار و روش پیامبران می‌توان یافت. به اعتقاد او پیامبران که سخن از پاداش و کیفر روز موعود به میان می‌آوردند، مبشران و نذیرانی بودند که از طریق تحریک حس نفع‌پرستی انسان عمل می‌کردند^{۳۵} و یا قرآن که به عصر سوگند می‌خورد تا بجز مؤمنان و صالحان و توصیه‌کنندگان به حق و صبر، همه را زیانکار و در خسران معرفی کند، به سمین جنبه از روحيات انسان توجه دارد.^{۳۶} از نظر بازرگان، نه تنها فایده‌گرایی مذموم نیست بلکه: «آن جاده خاکی و پای پیاده بشریت که او را به هدف انبیا باید برساند همین نفع‌پرستی و حساب سود و زیان یا ابتغاء من فضل الله است».^{۳۷} او از این هم پیشتر می‌رود و همچون جان‌استوار میل و لیبرال‌های کلاسیک، میان حق و نفع ملازمه‌ای برقرار می‌بیند و آن را در قرآن نیز باز می‌یابد. مگر نه اینکه قرآن زمانی که از حق و باطل مثل می‌زند، باطل را به کفی که می‌رود و حق را به آبی که می‌ماند و «به مردم منفعت می‌رساند» تشبیه می‌کند؟^{۳۸}

۴. اینک بیش از نیم قرن از آغاز حرکت نوگرایی دینی در ایران می‌گذرد؛ حرکتی که در رویارویی با تمدن غرب شکل گرفت، هدف آن خروج از وضعیت پیرامونی بود و رسیدن به هدف فوق را در گروهی حل مسأله غرب و چگونگی برخورد با دستاوردهای آن می‌دانست. از پاره‌های جرقه‌ها که بگذریم، مهندس بازرگان را می‌توان مؤسس این حرکت در ایران دانست. گستردگی و دامنه تأثیر تلاشهای او آن قدر هست که پرداختن به وی و سنجش غربشناسی او را توجیه کند؛ با این توضیح که در این مدت پاره‌های تغییرهای مهم در معادله میان ما و غرب رخ داده است و آن سردرگمی اولیه روشنفکران ایرانی در برابر غرب رخت برسته و روشنفکر ایرانی به تدریج خود را با الگوهای مختلف غربشناسی آشنا می‌کند.

۴-۱. مهمترین ویژگی غربشناسی بازرگان، ناظریودن آن به مسأله تأسیس است و همین امر، خواسته یا ناخواسته پاره‌های تعلقات و پیامدهای مهم در کار او پدید آورده است. به عنوان مثال بازرگان به تفاوت میان شرایطی که خود در آن زندگی می‌کند و آنچه در غرب اتفاق می‌افتد، واقف است و همین امر مانع از آن است که او مسائل دنیای جدید را با مسائل «ما» خلط کند و از آن موضع به نقد تجدید برخیزد. نقادی را جوهر مدرنیته و مهمترین مشخصه تمدن غرب دانسته‌اند و همین مشخصه ایجاب می‌کند که تمدن غرب به طور دائم و مستمر خود را نقد کند. اما این نقد همواره از موضعی صورت می‌گیرد، که نشان‌دهنده عبور از فضایی به فضایی برتر است. در چنین شرایطی نقد از «روزگار نو» صورت می‌گیرد، اما نه به قیمت بازگشت به سنت، بلکه به منزله ورود به «روزگار زرین». اینکه بازرگان از عوارض و نقاط ضعف و تمدن غرب کمتر سخن می‌گوید، نکته‌ای نیست که تصادفاً حاصل شده باشد، او خود به مسأله وقوف داشته و دلیل آن را نیز ذکر کرده است^{۳۹}: در دورانی که عده‌ای به عوارض و معایب تمدن غرب می‌پرداختند تا به طور یک‌جانبه آن را رد کنند، او وظیفه خود می‌دانست با تکیه بر ویژگیها و عواملی که موجب توسعه و ترقی غرب شده، محمل مناسبی برای پذیرش تجدید ایجاد کند. از این روست که در آثار او، فی‌المثل اشاره‌ای به ماشینیسیم و نیهیلیسم دیده نمی‌شود و چه جای آن دارد برای کشوری که هنوز با الفبای ماشین آشنا نشده و مردم آن در تأمین نیازهای اولیه معیشتی خود در مانده‌اند، سخن از عوارض ماشین و تهی شدن روح به



میان آورد. و یا اشکالهایی که تجدد ستیزان برای دموکراسی بر می‌شمرند، نکات چندان غامض و پیچیده‌ای نبود که درک آن برای بازرگان دشوار باشد. اما مسأله این است که در کشوری چون ایران که قرن‌ها با استبداد شرقی اداره شده و دولت در آن نه یک طرف بازی که همواره داور و همه کاره بازی بوده، سخن گفتن از عوارض و معایب دموکراسی تا چه حد می‌تواند کارساز و گره‌گشا باشد. باری برای بازرگان تفسیری صرف از تمدن غرب کافی نیست؛ غربشناسی او بازیگرانه است و نه تماشاگرانه. سقف این غربشناسی گرچه کوتاه است، اما هر چه هست، نتیجه آن استسباع و مسحورشدگی در برابر غرب نیست.

۴-۲. دغدغه‌های مربوط به مقام تأسیس کرچه مانع پدیدآمدن پاره‌ای از اغوجاها در غربشناسی بازرگان شده است، اما افراط متکلفانه وی در سازگار نشان دادن عناصر جهان قدیم و جدید - بی‌آنکه مبادی نظری آن را روشن کرده باشد - غربشناسی او را دچار آسیبهای جدی کرده است. در واقع در پس‌و‌پشت غربشناسی بازرگان پیش‌فرضهای مهمی نهفته است که هرگونه چون‌وچرا در آنها، اساس غربشناسی او را متزلزل می‌کند. برای نمونه و در قالب سؤالاتی، به چند مورد از این پیش‌فرضها، اشاره می‌کنیم: نخست آنکه آیا غرب طبیعتی کلی است یا واحدی است که به علت ارتباط اجزای آن به صورت کل اعتبار شده است؟ و در صورت نوع دوم، آیا می‌توان با آن برخورد گزینشی کرد؟ و در صورت امکان، گزینش را از کجا باید آغاز کرد؟ از مبادی فکری آن یا از مصادیق آن؟ و مبنای فکری مدرنیته چیست؟ و در صورتی که جزئی از مدرنیته را برگزیدیم، آن جزء با اجزای دیگر چه خواهد کرد؟ آنها را به حال

خود خواهد گذاشت؟ یا به همراه خود دگرگون خواهد کرد؟ آیا می‌توان تجلد را به تکنولوژی و دولت مدرن تحویل کرد؟ و از این طریق در وادی تجدد گام نهاد؟ و در آن صورت حاصل چه خواهد شد و از ترکیب مصادیق مدرنیته با فرهنگی که اساساً با آن بیگانه است چه چیزی به وجود خواهد آمد؟

نیم‌نگاهی به این پرسشها نشان می‌دهد که تنها با رهیافتهای تاریخی - تجربی نمی‌توان به مصاف غرب رفت و شناخت تمدن غرب بیش از هر چیز نیازمند تأملات عمیق نظری است که اهمیت آن، البته بر مرحوم بازرگان پوشیده بود. شاید گفته شود چنین مسائلی حاصل گفتمانهای جدید است و به گفتمان رایج و مسلط دوران بازرگان مربوط نیست؛ حتی اگر چنین باشد باز نمی‌توان نقص کار بازرگان را نادیده گرفت، به خصوص اگر او را با بعضی از معاصران و حتی پیشینیانش مقایسه کنیم. به عنوان مثال می‌توان به عبدالرحیم طالبوف اشاره کرد. طالبوف، هم دیندار بود و هم اندیشه ترقی داشت. اما اینها موجب نشد که او دین و تجدد را در هم آمیزد و یکی را به دیگری تحویل دهد. در واقع روش بازرگان این بود که بسیاری از پیش فرضها و پرسشهای مهم را نادیده بگیرد و با نوعی «کولازکاری» و شبیه‌سازی به رفع تعارض میان سنت و تجدد برخیزد. نتیجه چنین روشی این است که غرب به جای آنکه به عنوان متن شناسانده شود، به عاملی تبدیل می‌شود که بازرگان دانسته‌های خود را بر آن تطبیق دهد و برای عقاید خود از آن تأییدیه بگیرد. به عنوان مثال به یاد آوریم بخشهایی از کتاب راه طی شده را که در آن بازرگان به مقایسه میان عادات روزانه مسلمانان و فرنگیان می‌پردازد و شباهت غربی را از حیث دینداری میان آنها نشان می‌دهد. گرچه او در چاپهای بعدی راه طی شده، این بخش از کتاب را حذف کرد.^{۲۰} اما در موارد دیگری، همچنان به روش خود ادامه داد و فی‌المثل تا آخر عمر عقیده داشت که اسلام مؤسس دموکراسی است و بیعت، همان انتخابات است و... اینک می‌توان پرسید چه دلیلی وجود داشت بر آن همه اصرار که غربیان را دیندار بدانیم. در اینکه اعتقادات دینی همچنان در غرب وجود دارد، حرفی نیست و این از نکته پایهای ارزنده بازرگان بود که جامعه دینی را به جامعه ققهی فرو نکاست و دینداری را به کثرت اوراد و عبادات تعریف نکرد و بر دین‌ورز بودن غربیان رقم بطلان نکشید. ولی از این همه چه نتیجه‌ای بگیریم؟ و آیا دینی قلمداد کردن غربیان، می‌تواند غفلت ما را از سکولاریسم به عنوان مشخصه تمدن غرب توجیه کند؟ آری غربیان

دیندار مانده‌اند، اما این دینداری ماهیتاً با آنچه در سابق وجود داشت فرق دارد. و این بیش از آنکه به اکثری و اقلی بودن دینی ارتباط داشته باشد، به ماهیت دوران جدید مربوط است که انتظارات دیگری از دین دارد و جامعه دیگری بر تن او می‌پوشاند. آنچه در مورد دینی بودن غربیان گفته شد، در مورد اخلاق آنها نیز صدق می‌کند. غربیان گرچه همچنان اخلاق را حرمت می‌نهند و آن را رعایت می‌کنند، اما ماهیت این تخلق با آنچه در سابق بود، متفاوت است. اخلاق امروز، اخلاقی است تأسیسی و نه دستوری، و مرکز آن انسان است و نه خدا، و هدف آن نیز تعیین رابطه میان فرد با افراد دیگر است و نه فرد با خدا. این بحث را می‌توان همچنان ادامه داد و فی‌المثل در مورد اینکه آیا فایده‌گرایی همان ابتغای من فضل الله است چون و چرا کرد، اما به نظر نمی‌رسد ادامه آن ضرورتی داشته باشد.

باری مسأله غرب عظیم‌تر از آن است که اندیشه‌های یک تن و حتی الگویی از غربشناسی را بتوان نقطه ختام آن دانست و اگر در این نوشتار به پاره‌ای کاستیها در غربشناسی بازرگان اشاره رفت، نه به معنای نادیده گرفتن تلاش او، بلکه به معنای فاصله گرفتن از او به واسطه پدید آمدن افقهای جدید است. با این همه نگارنده معتقد است که در رویکرد بازرگان، اضلاع ماندگار و مهمی وجود دارد که رجوع نسل فعلی را به او ضروری می‌کند. و در این میان دینشناسی او که آزادخواهی، مردم‌سالاری، تسامح و انسان‌دوستی از مهمترین ویژگیهای آن است، جایگاهی خاص دارد.

این نوشتار ناتمام است، اگر سخن از غربشناسی بازرگان به میان آورد و به جسارت اخلاقی او اشاره نکنند. او که غربیان را به فضایل اخلاقی آراسته دیده بود، خود نیز در مواجهه‌اش با غرب جانب اخلاق را فرو نگذاشت. در دوره‌ای که غرب‌ستیزی و ناسزاگفتن به غرب سکه رایج بود او - در مقام نخست‌وزیری دولت انقلاب - همچنان خلاف جهت آب شنا می‌کرد، همچنان به شکل خلوت خویش، از غرب سخن می‌گفت: از وامداریش به غرب و ادای دینی که در هر شرایطی باید انجام گیرد: «تحت عنوان ضدغربی بودن و غربی را مظهر امپریالیسم و استعمار دانستن، نهضتی و حرکتی علیه هر چیزی که اسمش را غربی می‌گذارند به وجود آمد. ما باید ضد علم، ضد درس، ضد کار، ضد نظم، ضد نظافت، ضد تشکیلات، ضد مدیریت و ضد همه چیز باشیم تا ثابت کنیم که انقلاب هستیم، تا ثابت کنیم ضد استعماریم، تا ثابت کنیم ضد امپریالیسم هستیم و این بسیار خطرناک است» و «ضرب‌المثلی است در فرانسه، البته ذائقه و مشرب فرانسوی است و بعد هم به پاس اینکه ۷ سال من در آنجا تحصیل کرده‌ام و خودم را به فرمایش علی که فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» مدیون آنها می‌دانم، ولو اینکه بگویند غرب زده است...»^{۲۱}.

یادداشتها

۱. بازرگان، مهدی، مدافعات در دادگاه، فیه صالح بعدد نظر نظامی، انتشارات مدرس، صص ۲۹ و ۶۶.
۲. شاپگان، داریوش، آمیا در بوابه خوب، باغ آینه، ۱۳۷۱، صص ۱۹۰.
۳. بازرگان، پیشین صص ۲۳ و صص ۷۳.
۴. برای آگاهی از نظرهای بازرگان درباره صفات اخلاقی غربیان نگاه، پیشین صص ۲۵ تا ۶۲. مقاله «یک‌سونگری را کنار بگذاریم»، آینه، شماره ۷۵، صص ۲۱ تا ۲۳. شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات...، رسا، ۱۳۷۵، صص



- ۱۴۳ تا ۲۱۱
۵. بازرگان، مداخلات، ص ۵۰.
 ۶. بازاریابی ارزشها، ۱۳۶۴، ص ۴۲۵.
 ۷. راه طی شده، شرکت انتشار، چاپ سوم، ص ۱۲۴.
 ۸. برای آگاهی از نظرهای بازرگان در مورد نظریه‌های فوق نگا، بازرگان، مداخلات، ص ۵۲ و ۵۳. راه طی شده، صص ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۵۴ تا ۱۵۵.
 - احتیاج روز، نمایشگاه دائمی و نشر کتاب، ۱۳۵۸، ص ۷۳. بمشت و ایدئولوژی، طلوع، بی تا. گواهان، مهدی بازرگان، ۱۳۶۲ و بازاریابی ارزشها، مهدی بازرگان، ۱۳۶۲.
 ۹. بازرگان، مداخلات، ص ۵۹.
 ۱۰. بازرگان، بازاریابی ارزشها، ص ۳۸۵.
 ۱۱. بازرگان، چهار مقاله، شرکت انتشار، ص ۲۰.
 ۱۲. بازرگان، نیک‌نمایی، شرکت انتشار، ص ۱۵۳. همچنین نگا، بازاریابی ارزشها، مقاله «بیگانه‌پرستی».
 ۱۳. بازرگان، «ملت ایران چه باید بکند؟» ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۴.
 ۱۴. بازرگان، بازاریابی ارزشها، ص ۱۱۲.
 ۱۵. بازرگان، مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، مهندس عبدالملی بازرگان، بهار ۶۲، چاپ دوم، ص ۳۴۲.
 ۱۶. بازرگان، نیک‌نمایی، ص ۱۵۵.
 ۱۷. بازرگان، «یکسوگرایی را کنار بگذاریم»، آینه، شماره ۷۵، ص ۲۲.
 ۱۸. بازرگان، «ملت ایران چه باید بکند؟» ایران فردا، شماره ۲۳، ص ۵.
 ۱۹. بازرگان، بعثت و ایدئولوژی، ۲۱۱.
 ۲۰. بازرگان، مداخلات، ص ۵۸.
 ۲۱. برای آگاهی از وضعیت سیاسی فرانسه در دوره‌ای که بازرگان در آنجا می‌زیست نگا، برزین، سعید، «زندگی‌نامه سیاسی مهندس بازرگان»، کلک، شماره ۵۸ - ۵۹.
 ۲۲. بازرگان، پیشین، ص ۵۲.
 ۲۳. پیشین، ص ۳۹.
 ۲۴. بازرگان، مداخلات، ص ۹۳.
 ۲۵. بازرگان، مذهب در اروپا، کانون نشر و پژوهشهای اسلامی، ص ۱۷ و ۲۲.
 ۲۶. بازرگان، راه طی شده، چاپ اول، ص ۷۶.
 ۲۷. بازرگان، مذهب در اروپا، ص ۲۴.
 ۲۸. برای آگاهی از شیوه سازگاری بازرگان از علم و دین. نگا. تراقی، احمد، «بازرگان و مسأله علم و دین»، کیان شماره ۲۳.
 ۲۹. بازرگان، راه طی شده، ص ۱۲۴.
 ۳۰. برای قرائتی کامل از نظریه «راه طی شده»، نگا. کتابی به همین نام با مشخصات پیشین.
 ۳۱. عبدالملی بازرگان، مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، ص ۳۴۲.
 ۳۲. بازرگان، راه طی شده، ص ۱۲۱.
 ۳۳. بازرگان، بازاریابی ارزشها، ص ۳۶۶.
 ۳۴. بازرگان، راه طی شده، ص ۱۲۸ و بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۱.
 ۳۵. بازرگان، راه طی شده، ص ۱۲۹.
 ۳۶. مأخذ ۳۴.
 ۳۷. مأخذ ۳۵.
 ۳۸. بازرگان، احتیاج روز، نمایشگاه دائمی و نشر کتاب، قم، ۱۳۵۸، ص ۷۷.
 ۳۹. بازرگان، خاطرات، ص ۱۹۳.
 ۴۰. در کتابهای زیر به قسمتهایی از پاره حذف شده راه طی شده اشاره شده است. عبدالکریم سروش، تفوج صنیع، سروش، چاپ اول، ص ۳۷۹ و محمدمهدی جعفری، نهضت بیدارگری در جهان اسلام، شرکت انتشار، چاپ اول، ص ۱۶۱.
 ۴۱. عبدالملی بازرگان، مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، ص ۳۱۴ و ۲۹۳.

فرم اشتراک کیان

نام و نام خانوادگی	نام	تصویبات
تاریخ شروع اشتراک	آرژشماره	نشانی
کد پستی	مستوفی پیشین	تلفن

حق اشتراک برای یکسال (۱۲ شماره)

ایران ۲۴۰۰۰ ریال اشخاص، کانون کارکنان و معاد ۴۰۰۰ دلار کانون معاد و مؤسسات: معادل ۵۰ دلار اروپا اشخاص: معادل ۵۰ دلار کانون معاد و مؤسسات: معادل ۸ دلار کانون معاد ۲۸ دلار

خوانندگان گرامی در صورت تمایل به اشتراک می‌توانند با تکمیل این فرم و واریز حق اشتراک به حساب جاری ۲۵۰۸ نزد بانک ملی ایران، تهران - شعبه هفت تیر (قابل پرداخت در کلیه شعبه‌های سایر کشور) به نام رساله‌های تهران، اصل فیش بانکی همراه با اصل یا کپی این فرم را به نشانی تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۱۵۸۷۶ مجله کیان ارسال فرمایند.